جلسه 120- 1362

**یک‌شنبه - 16/08/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

دو اشکال در بحث استصحاب کلی مطرح بود، اشکال اول راجع به استصحاب کلی در احکام بود، مثل استصحاب جامع بین وجوب و استحباب، که گفته شد بنابر مسلک جعل حکم مماثل مفاد استصحاب چیست؟ اگر مفاد استصحاب جعل بعث نحو الفعل است که این می شود جنس بلا فصل، و اگر مفاد استصحاب جعل بعث وجوبی است یا جعل بعث استحبابی است، این زائد بر مفاد دلیل استصحاب است، چون ما نسبت به خصوصیت وجوب یا استحباب یقین سابق نداریم و ارکان اسصحاب تمام نشده است.

توضیح جواب به اشکال اول

مسلک جعل حکم مماثل = امر تکلیفی به وزان حکم واقعی

ما عرض کردیم مسلک جعل حکم مماثل ظاهرا بیش از این نیست که مفاد دلیل حجیت تعبد به علم نیست، انشاء منجزیت و معذریت نیست، بلکه یک امر تکلیفی است بر وزان آن حکم تکلیفی واقعی.

وقتی خبر ثقه می گوید نماز جمعه واجب است شارع واجب می کند تصدیق عادل را عملا، این می شود جعل حکم مماثل، نفرمود خبر الثقة علم نفرمود خبر الثقة معذر و منجز، فرمود یجب تصدیق العادل عملا، این عنوان آخری است از وجوب اتیان به نماز جمعه ای که خبر ثقه بر آن قائم است، نام این را می گذارند جعل حکم مماثل، و یا در استصحاب امر می کنند به ترتیب آثار واقع، فلیمض علی یقینه، فلیبن علی یقینه، (نه اینکه بگویند انت عالم ببقاء المتیقن)، این می شود جعل حکم مماثل، یعنی اگر شما یقین داشتید به وجوب نماز جمعه سابقا، شارع واجب می کند بناء عملی را بر آن، این عنوان آخری است از وجوبِ ظاهری نماز جمعه در ظرف استصحاب، این می شود جعل حکم مماثل.

و اطلاق این خطاب وقتی شامل استصحاب اجمالی بشود، مثل استصحاب جامع بین وجوب و استحباب، خوب معنایش این است که در اینگونه موارد شارع امر می کند به بناء عملی بر یقین، یعنی در واقع می شود انشاء بعث نحو الفعل، به عنوان فلیبن علی یقینه به عنوان امر به بناء عملی بر یقین در واقع امر شده ایم به اتیان این فعل به نحو جامع بین وجوب و استحباب، این معنای جعل حکم مماثل است، نه جعل حکم مماثل طبق آن واقع، که اگر واقع وجوب است حکم مماثل مجعول در استصحاب وجوب بشود و اگر استحباب است استحباب بشود، معنایش این نیست، و تقید به این مطلب خلاف عموم دلیل استصحاب است، جعل حکم مماثل می گوید ما از خطاب استصحاب ایجاب بناء عملی بر طبق یقین سابق را می فهمیم، و با این عنوان واجب می شود بر ما نماز جمعه ای که مستصحب الوجوب هست، حالا اگر جامع بین وجوب و استحباب را ما استصحاب کردیم خوب جعل حکم مماثل در آن می شود بعث نحو اتیان صلاة الجمعه، چکار داریم واقعا واجب است یا مستحب، حکم مماثل معنایش این نیست که اگر وقاعا نماز جمعه واجب بود جعل وجوب بشود و اگر واقعا مستحب بود جعل استحباب بشود، معنایش این است، معنایش امر به بناء عملی است طبق یقین سابق، این معنای جعل حکم مماثل است.

و به این عنوان می شود در موارد استصحاب وجوب نماز جمعه وجوب ظاهری نماز جمعه و در جائی که استصحاب استحباب نماز جمعه است می شود استحباب ظاهری نماز جمعه و در جائی که جامع بین وجوب و استحباب استصحاب می شود می شود مطلق بعث به طرف نماز جمعه، و بعث مطلق بدون اینکه خصوصیت وجوبی یا استحبابی در آن انشاء بشود معقول هست.

بعث سه قسم است: لزومی،‌استحبابی، مطلق

این یکی از اقسام بعث است، ما سه قسم بعث داریم، بعث لزومی، بعث استحبابی و بعث مطلق که لابشرط قسمی است، و این یک قسمی است از اقسام بعث و قابل وجود است، اینطور نیست که ممکن نباشد وجود بعث انشائی مطلق مگر در ضمن بعث وجوبی یا بعث استحبابی، نخیر، انشاء بعث مطلق به نحو لابشرط قسمی هم ممکن است، انشاء می کند بعث نحو الفعل را بدون اینکه انشاء کند لزومی بودن آن را یا استحبابی بودن آن را، بله عقل در اینجا حکم به لزوم اطاعت نمی کند، لذا عملا می شود استحباب، نه اینکه شارع انشاء کرده است بعث استحبابی را.

سؤال و جواب: در رابطه با علم اجمالی به وجوب نماز جمعه یا نماز ظهر که استصحاب می کنیم وجوب احدهما لابعینه را، یعنی وجوب احدهما تعیینا معلوم بالاجمال بود شک کردیم در بقاء آن استصحاب می کنیم، معنای جعل حکم مماثل این است که امر می شویم به بناء عملی بر یقین سابق، و این عنوان است برای امر به اتیان به احدهما الذی له واقع معین، امر می شویم به اتیان باحدهما الذی کان واجبا سابقا، واگر ما فقط نماز ظهر بخوانیم شک در امتثال این امر ظاهری داریم، نمی دانیم آیا اتیان کردیم به آن فعلی که کان واجبا سابقا یا اتیان نکردیم، قاعده اشتغال می گوید پس نماز جمعه هم بخوانیم علاوه بر نماز ظهر تا یقین کنیم که امتثال کرده ایم این امر ظاهری را، امر ظاهری به اتیان ما کان واجبا واقعا.

وجعل حکم مماثل بیش از این دلیل ندارد، جعل حکم مماثل می گوید چه جور در خبر ثقه گفتند صدق العادل و این ظهور دارد در وجوب تصدیق عملی عادل و این معنای جعل حکم مماثل است، که در واقع می شود امر به اتیان نماز جمعه ای که ثقه خبر از وجوب آن داده است، ولکن به عنوان صدق العادل، در استصحاب هم همین است، می شود امر به ترتیب آثار یقین سابق، و این عنوان آخری است از اینکه اگر شما علم داشتید به وجوب احد الفعلین سپس شک کردید لاتنقض الیقین بالشک کانه به شما گفت ائت باحدهما الذی کان واجبا سابقا، معنایش این است، نه ائت باحدهما تخییرا تا دچار مشکل بشویم، و معنایش این هم نیست که ائت بصلاة الجمعة تعیینا تا بگوئید این مازاد بر مقدار استصحاب است، نخیر، جعل حکم مماثل بیش از این قابل توهم نیست کسی ادعا کند، چون مستند جعل حکم مماثل را عرض کردم استظهار این است که فلیمض علی یقینه امر می کند به مضیّ عملی بر یقین سابق کنایة از اتیان به متعلق آن، معنای آخری ما برای جعل حکم مماثل نمی فهمیم.

سؤال و جواب: در دوران امر بین محذورین حکم مماثلش چی می شود؟ جواب: اصلا در دوران امر بین محذورین علم اجمالی منجز نیست، استصحاب در دوران بین محذورین که قبلا این فعل یا واجب بود یا حرام، استصحاب کنیم که هنوز هم یا واجب است یا حرام، این استصحاب اثر عملی ندارد تا جاری بشود.

اشکال دوم: خارج موطن افراد،‌ وموطن کلی فقط در ذهن است

اشکال دومی که مطرح شد اشکال در استصحاب کلی در موضوعات هست:

اشکال این است که گفته اند احکام شرعیه که به عنوان کلی بار می شوند مثلا "اذا کان انسان فی الدار فتصدق"، خوب اینکه موضوعش مفهوم انسان در ذهن نیست، بلکه موضوعش وجود انسان است در خارج، نه وجود ذهنی مفهوم انسان، موضوع وجود انسان است در خارج، و خارج موطن وجود افراد است نه موطن وجود کلی.

مگر خدای نکرده هوس بکنید که مسلک رجل همدانی را بپذیرید که می گفت کلی طبیعی وجود وحدانی دارد در خارج، که نسبت این افراد در خارج به کلی نسبت ابناء است به أب واحد.

خوب این مسلک که قابل قبول نیست، ولذا معنا ندارد شما استصحاب کنید کلی را، باید استصحاب کنید افراد را، چون موطن وجود خارجی برای افراد است نه برای کلی، کلی که در خارج موجود نمی شود، وقتی استصحاب مربوط شد به وجود افراد، دیگر بحث استصحاب کلی را باید از اصول پاک کنیم.

محقق عراقی: مقصود از کلی حصه است

محقق عراقی در جواب گفته اند که سوء تفاهم شده است، ما مرادمان از استصحاب کلی استصحاب حصه است.

ببینید ما یک کلی داریم به اصطلاح محقق عراقی، یک حصه داریم و یک فرد داریم، کلی از نظر محقق عراقی یعنی مفهوم انسان مثلا، حصه یعنی وجود انسان در ضمن فرد، وجود انسان در ضمن زید این می شود حصه، وجود انسان در ضمن عمر این می شود حصه و هکذا، فرد هم عبارت است از مصداق انسان بما له من عوارض مشخصه، زید فرد انسان است، چون زید انسان است توأم با عوارض مشخصه، این فرد انسان است، حصه وجود انسان است در ضمن زید با قطع نظر از عوارض مشخصه.

و ما وقتی می گوئیم استصحاب کلی مرادمان استصحاب مفهوم انسان نیست، بلکه مرادمان استصحاب حصه هست، یعنی استصحاب وجود انسان در ضمن افراد، ولذا ما مشکلی نداریم.

بحوث: حصه در مطلق شمولی صحیح است نه در مورد صرف الوجود

در بحوث گفته اند: جناب محقق عراقی! یک وقت اثر شرعی می رود روی طبیعت به نحو مطلق شمولی، در این صورت فرمایش شما متین است، کل ما وجد انسان فی الدار فتصدق لاجله، ده انسان در خانه است ده وجوب صدقه، این می شود ثبوت الحکم علی الطبیعة بنحو مطلق شمولی، اینجا حق با شماست، این معنایش این است که حصص موضوعند برای این وجوب تصدق، اما در جائی که حکم رفته است روی صرف الوجود طبیعت، اذا وجد انسان فی الدار فتصدق، یک انسان موجود بشود یا صد انسان فرقی نمی کند در وجوب صدقه، اینجا که حکم روی حصص نرفته، بلکه حکم رفته روی صرف الوجود طبیعت، چه جور اینجا استصحاب کلی را به استصحاب حصه بر می گردانید؟ حصه موضوع اثر نیست، موضوع اثر کلی است.

و در بحوث گفته اند اساسا استصحاب کلی قسم ثانی که ما بعدا جاری خواهیم کرد مختص است به همین فرض که اثر شرعی رفته است روی صرف الوجود، والا اگر اثر شرعی رفته بود روی مطلق الوجود، یعنی به نحو انحلال که هر حصه ای از این طبیعت وجود انسان در دار موضوع باشد برای وجوب تصدق، آنجا که استصحاب کلی قم ثانی جاری نیست کما سیأتی توضیحه من البحوث، و نظر خود محقق عراقی هم همین است، در جائی استصحاب کلی قسم ثانی جاری است به نظر بحوث و محقق عراقی که اثر شرعی برود روی صرف الوجود، آقا اثر شرعی روی صرف الوجود برود این می شود حصه؟ حصه نمی شود که، این می شود کلی.

استاد: حصه با صرف الوجود قابل جمعند

اقول: به نظر ما این اشکال بحوث ناتمام است، چون معنای حصه مساوی با انحلالی بودن حکم نیست، بلکه می شود حصه بگوئیم ولی حکم صرف الوجودی باشد، وجود انسان در ضمن فرد مّا این موضوع اثر باشد، "اذا وجد انسان فی الدار فتصدق" ما می گوئیم وجود انسان در ضمن یک فردی این موضوع است برای وجوب تصدق، و حکم هم انحلالی نیست، هم حصه شد و هم حکم انحلالی نشد، معنای حصه این نیست که کل حصة موضوع باشد برای یک وجوب تصدق مستقل، نخیر حصه یعنی وجود الانسان فی ضمن فردٍ، اما مفهوم انسان نیست، وجود انسان در خارج در ضمن یک فرد، فرض این است که محقق عراقی می گوید کلی یعنی مفهوم انسان و حصه یعنی وجود انسان در خارج در ضمن یکی از افراد، خوب این وجود انسان در خارج در ضمن یکی از افراد می تواند به نحو صرف الوجود موضوع اثر باشد، منحصر نیست، ایشان حصه را مساوی گرفت با انحلالی بودن حکم، گفت اگر حصه موضوع اثر باشد یعنی حکم انحلالی است، اذا کان انسان فی الدار فتصدق به نحو وجوب تصدق بر صرف الوجود معنایش این است که حصه موضوع حکم نیست کلی موضوع حکم است، این اشکال بحوث بود به محقق عراقی.

ولی این اشکال وارد نیست، می شود موضوع حصه باشد یعنی انسان در ضمن یک فردی، وجود انسان فی ضمن فرد را محقق عراقی می گوید حصه در مقابل مفهوم انسان که موطنش ذهن است، چرا معنای حصه را می گوئید وجود انسان در ضمن فرد معین، نخیر، وجود انسان در ضمن فردی، این غیر از مفهوم انسان است که موطنش ذهن است.

نظارت استصحاب به وجود خارجی، معیّن (فرد) ویا غیر معیّن (حصه)

و ما معتقدیم همانطور که محقق عراقی گفت اصلا استصحاب ناظر است به وجود خارجی، حالا گاهی وجود خارجی معین است می شود استصحاب فرد، گاهی وجود خارجی لامعین است ما اسمش را می گذاریم حصه، وجود خارجی لامعین، یعنی انسان در ضن یک فردی از افراد موجود شده است، و ما در استصحاب اشاره می کنیم به همان واقع خارجی، می گوئیم آن وجود که ما نمی دانیم آن وجود، وجودِ انسان در ضمن کدام یک از افرادش هست، ولی همان وجود را استصحاب بقاء می کنیم، ما استصحاب نمی کنیم بقاء کلی را بدون نظر به آن وجود خارجی متیقن سابق.

ولذا سیأتی انشاء الله که استصحاب کلی قسم ثالث جاری نیست به همین جهت است، که شما در استصحاب کلی قسم ثالث اگر نظر بکنید به وجود مفهوم انسان فی الدار، بله این مفهوم انسان در دار از نظر عرفی قبلا موجود بود، حتی از نظر عقلی هم می گویند کلی متحد است با افراد در خارج.

اینطور نیست که کلی فقط موطنش در ذهن باشد، این درست نیست که وجود الکلی بوجود افراده، نخیر الکلی وجوده عین وجود افراده، نه الکلی موجود بوجود افراده، که یعنی به برکت وجود افراد می گویند کلی موجود است، که یعنی عرف می گوید کلی موجود است والا عقلاً افراد کلی موجودند، نخیر، به نظر متعمقین در فلسفه اصلا کلی در خارج موجود است و وجودش عین وجود افراد است، یعنی مفهوم و ماهیت انسان در خارج موجود است و وجودش عین وجود افراد است، نه اینکه موجودٌ بوجود افراده، بلکه وجوده عین وجود افراده و متحد مع وجود افراده، پس کلی طبیعی غیر از وجود ذهنی وجود خارجی هم دارد، و هر فردی یک کلی طبیعی است، هر فرد انسان یک انسان است.

اما این بحث های فلسفی را نباید با بحث های اصول قاطی کنیم، در اصول ما در استصحاب کلی اصلا نظر به وجود ماهیت انسان در خارج نمی کنیم، و الا کلی قسم ثالث را باید قبول می کردیم، چرا؟ برای اینکه دیروز وقتی زید موجود بود ولو امروز دیگر زید موجود نیست، دیروز که زید موجود بود وجود کلی در خارج محقق بود، امروز احتمال می دهیم که کلی موجود باشد چون احتمال می دادیم که در کنار زید عمرو هم موجود بود در خانه، اگر نظر کنیم به وجود کلی انسان، خوب کلی انسان دیروز موجود بود نستصحب بقائه، اما در استصحاب کلی ما نظر به حصه می کنیم، یعنی نظر می کنیم به همان وجودی که دیروز متیقن ما بود از کلی انسان، کدام وجود دیروز متیقن ما بود؟ وجود انسان در ضمن زید نه وجود انسان لابشرط، ما علم به وجود انسان لابشرط از اینکه در ضمن زید باشد یا در ضمن عمرو باشد نداریم دیروز هم نداشتیم، ما علم داشتیم به وجود انسان در ضمن زید، او متیقن سابق ما بود، و امروز می خواهیم استصحاب کنیم وجود انسان در ضمن زید را، او یقین به ارتفاعش داریم در استصحاب کلی قسم ثالث، و وجود انسان در ضمن عمرو هم که از اول مشکوک الحدوث بود.

ولذا حق با محقق عراقی است که می گوید استصحاب کلی بازگشتش به استصحاب حصه است، چون استصحاب ناظر است به وجود خارجی، و ناظر به وجود مفهوم در خارج نیست، آن حصه ای از انسان که دیروز علم به وجودش داشتیم کدام بود؟ انسان در ضمن زید بود، اگر همان را توانستیم استصحاب کنیم استصحاب می کنیم، واگر کلی قسم ثالث بود نتوانستیم او را استصحاب کنیم استصحاب جاری نخواهد بود کما سیأتی توضیحه.

لذا به نظر ما در این بحث حق با محقق عراقی است، استصحاب کلی و استصحاب فرد در اینکه هر دو ناظرند به آن واقع خارجی متعین فی علم الله فرقی نمی کنند، فقط عنوان آن خارجی برای ما در استصحاب فرد متعین است استصحاب می کنیم بقاء زید فی الدار را، در استصحاب کلی عنوان منطبق بر آن واقع برای ما مردد است، فقط این مقدار می دانیم که آن واقع انسان است، اما زید بود یا عمرو نمی دانیم، و الا ما آن واقع را استصحاب می کنیم، منتهی نمی دانیم آن واقع زید بود یا عمرو می گوئیم آن انسانی که دیروز در خانه بود مستصحب البقاء است در استصحاب کلی قسم ثانی، اگر آن واقع را می دانستیم که آن انسان دیروز در ضمن زید موجود بود دیگر حق نداریم استصحاب کنیم کلی انسان را، انسان در ضمن زید متیقن الحدوث بود که متیقن الارتفاع است در کلی قسم ثالث، انسان در ضمن فرد دیگر مشکوک الحدوث بود. خوب از این بحث بگذریم.

قسم اول استصحاب کلی

راجع به اقسام استصحاب کلی اول از قسم اول شروع کنیم:

محقق عراقی لزوم جریان استصحاب در موضوع اثر

محقق عراقی راجع به قسم اول از استصحاب کلی اینجور فرموده: فرموده ما مثلا دیروز می دانیم زید در دار بود امروز هم شک داریم در بقاء زید در دار، این یک مثال بود برای قسم اول.

مثال دوم این بود که می دانیم دیروز یا زید یا عمرو در دار بود، امروز نمی دانیم آیا زید اگر دیروز در خانه بود امروز هم باقی است یا نه، یا عمرو اگر در خانه بود امروز هم باقی است یا نه، یعنی شک در بقاء آن کلی داریم علی ای تقدیر، این می شود قسم اول از استصحاب کلی.

محقق عراقی فرموده ما باید اول برویم سراغ خطاب شرعی، ببینیم خطاب شرعی اثر را برده روی فرد یا روی عنوان کلی، دل بخواه ما نیست که بگوئیم آقا شما آزادید هر نوع استصحاب که خواستید جاری کنید چه استصحاب کلی چه استصحاب فرد چه استصحاب حصه، در قسم اول هر استصحابی مجاز است، نخیر اینطور نیست، اگر شارع گفته اذا کان زید فی الدار فتصدق باید استصحاب فرد بکنیم، معنا ندارد استصحاب کنیم بقاء الانسان فی الدار را، معنا ندارد استصحاب کنیم بقاء الانسان فی ضمن زید را، چرا؟ برای اینکه موضوع برای این حکم شده فرد، یعنی انسان همراه با عوارض مشخصه زید، موضوع انسان است همراه با عوارض مشخصه در زید، نه کلی انسان، پس باید استصحاب کنیم فرد را.

و اگر موضوعِ اثر کلی باشد، یعنی موضوع اثر وجود الانسان فی الدار باشد، در این صورت استصحاب فرد لغو است جاری کنیم، چون آن عوارض مشخصه فرد چه تأثیری دارد در حکم شرعی؟ ما باید استصحاب کنیم بقاء الانسان فی الدار را.

خلاصة الکلام اگر موضوع اثر شرعی فرد است باید استصحاب فرد جاری کنیم، نه استصحاب کلی که می شود انسان لابشرط از خصوصیات، و نه استصحاب حصه که می شود استصحاب انسان در ضمن زید، چرا؟ برای اینکه استصحاب کلی یا استصحاب حصه ناقص است، عوارض مشخصه زید هم در موضوع حکم شرعی دخیلند، آنها را هم باید استصحاب کنیم، باید استصحاب کنیم بقاء زیدٍ فی الدار را، واگر اثر شرعی رفته روی کلی خوب استصحاب می کنیم کلی را.

سؤال و جواب: بله ایشان فرمود مراد از استصحاب کلی استصحاب حصه است، منتهی فرقش این است که یک وقت می گوئید انسان در ضمن فرد مّا، یک وقت می گوئید در ضمن فرد معین، انسان در ضمن فرد مّا یعنی انسان لابشرط از اینکه در ضمن این فرد معین باشد، همینکه در ضمن فردی از افراد باشد لا علی التعیین کافی است، اثر شرعی اگر رفته روی کلی باید استصحاب کلی کنیم، البته عرض کردم که مراد ایشان از کلی حصه است، منتهی حصه دو جور است، یک وقت حصه را می گوئید انسان در ضمن این فرد معین، یک وقت می گوئید انسان لابشرط از اینکه در ضمن این فرد معین باشد بلکه در ضمن هر فردی باشد کافی است.

مشکل عدم یقین به حدوث در استصحاب فرد در دوران وجود انسان بین زید وعمرو

خود محقق عراقی ملتفت است که این مطلب ما را دچار یک اشکال می کند، کجا؟ در آن مثالی که دیروز نمی دانیم انسان در ضمن زید موجود شد یا در ضمن عمرو، امروز می خواهیم استصحاب کنیم، البته اگر زید موجود شده محتمل البقاء است عمرو هم موجود شده محتمل البقاء است، ولی محقق عراقی فرموده شما حق ندارید همینجوری استصحاب کلی یا استصحاب حصه بکنید، باید ببنید اثر شرعی روی چی رفته، رفتیم دیدیم اثر شرعی رفته روی فرد، یعنی اثر شرعی رفته روی اذا کان زید فی الدار یوم الجمعة فتصدق، اذا کان عمرو فی الدار یوم الجمعة فتصدق، روز پنجشنبه هم علم داریم یا زید در خانه بود یا عمرو، جمعه است در می زنیم در را باز نمی کنند نمی دانیم خواب است آنی که در خانه بود یا صبح زود رفت سفر، محقق عراقی فرموده عنوان تفصیلی فرد است، یا حتی اگر موضوع اثر شرعی مطلق شمولی باشد، کل ما وجد انسان فی الدار فتصدق.

ایشان فرموده که اینجا ما دچار مشکل می شویم، چرا؟ برای اینکه آنی که موضوع اثر شرعی است افراد هستند، ارکان استصحاب در این افراد تمام نیست، کی ما نسبت به وجود زید فی الدار یا وجود عمرو فی الدار یقین سابق نداریم، می خواهیم بگوئیم خوب استصحاب می کنیم بقاء احدهما فی الدار را، محقق عراقی فرموده از کی عنوان احدهما فی الدار موضوع اثر شرعی بود؟ مگر شارع نگفته بود که اذا کان زید فی الدار یوم الجمعه فتصدق یا اذا کان عمرو فی الدار یوم الجمعة فتصدق، عنوان فرد موضوع اثر شد، یا شارع نگفته بود کل ما وجد انسان فی الدار فتصدق لاجله به نحو مطلق شمولی، اثر رفت روی افراد، وقتی اثر رفت روی افراد حالا شما می آیید استصحاب می کنید بقاء احدهما فی الدار را؟ او که موضوع اثر شرعی نیست. ارکان استصحاب در احدهما تام است، یقین دارم به وجود احدهما فی الدار روز پنجشنبه و شک در بقاء آن دارم، ولی او موضوع اثر شرعی نیست، آنی که موضوع اثر شرعی است که وجود زید فی الدار است ار کان استصحاب در آن تمام نیست، یا وجود عمرو فی الدار است که ارکان استصحاب در آن تمام نیست.

یقین مشروط

بعد می گوید مگر مقاومت کنید در مقابل این اشکال و بگوئید یقین مشروط به وجود زید فی الدار من دارم، یعنی یقین دارم که اگر روز پنجشنبه عمرو در خانه نبود پس زید در خانه بود، یقین مشروط به وجود زید فی الدار یعنی بشرط عدم کون عمرو فی الدار دارم، و همینطور یقین مشروط به وجود عمرو فی الدار دارم یعنی بشرط عدم وجود زید فی الدار، با این یقین مشروط استصحاب مشروط جاری می کنیم، می گوئیم ما یقین داریم به وجود زید فی الدار روز پنجشنبه اگر عمرو در دار نبود، استصحاب می کنیم که هنوز هم زید در دار است اگر عمرو در دار نباشد.

شما را به وجدانتان یقین مشروط رکن استصحاب را درست می کند؟ از لاتنقض الیقین بالشک یقین مشروط و یقین تقدیری در می آوریم؟ خوب اگر اینجوری باشد من یقین مشروط دارم به مردن زید، اگر زید در آن شهر زلزله خیز که زلزله هشت ریشتری آمد بود مرده، خوب اینکه نمی شود یقین، چون یقین مشروط یعنی شک فعلی.

و لذا ایشان در این بحث یک مشکله ای درست کرده است.

بحوث: راه علاج: التزام به رکنیت واقع الحدوث

در بحوث فرموده اند که ما ملتزم می شویم به این اشکال، و توجیه ما این است که یقین به حدوث رکن نیست بلکه واقع الحدوث رکن است، واقع الحدوث کافی است، اما کسانی که یقین به حدوث را رکن می دانند مواجه می شوند با این اشکال مهم، وآن این است که اگر اثر شرعی رفته روی فرد حتی در قسم اول که فرد علی ایّ تقدیر محتمل البقاء است، اما یقین به حدوث این فرد ندارم تا استصحاب بشود، و کذلک یقین به حدوث آن فرد ندارم تا استصحاب بشود، وجود احدهما هم که موضوع اثر شرعی نیست تا استصحابش جاری بشود. تأمل بفرمائید انشاء الله پس فردا دنبال می کنیم.